

دهه ی شصت، سال های سرکوب و تازیانه و دار

حقوق بشر و دموکراسی برای ایران

سال های دهه ی شصت، سال های سرکوب و تازیانه و دار، سال های چیدن ساقه های نورس سنگر در خیابان و کارخانه و ایلغار بادهای وحشی مهاجم و ریزش شکوفه ها در بهار آزادی بودند. سال هائی که در زندان ها شکنجه بیداد می کرد.

مقاومت تمام قد و ر عنا به شکنجه گرانی که می گفتند به ما اقتدا کنید! و سرسلسله جنبانان بشریت همگی در بلندگوها نفیر ضدامپریالیست بودن حاکمیت را سر داده بودند، “نه” می گفت.

“استادان فن” می گفتند ما تجربه ی جنبش های ناکجا آبادها را داریم که میمنه و میسره ی این جهان مترقی و عدالت خواه، به رهبری “ضدامپریالیست” ایمان آورده اند. سلسله جنبانان پیرو خط امام، هر سرود حماسی را خیال خام و زائیده ی تراوش فکری تریچه های پوک می نامیدند؛ آزادی های دموکراتیک را هجمه های لیبرالی می خواندند؛ “شایعه ی شکنجه” را تکذیب می کردند؛ و اعدام های نوجوانان را ناگزیری انقلاب به اتخاذ تاکتیک های قاطع در مقابل “جبهه متحد ارتجاع” قلمداد می کردند. کردستان سنگر خونین آن زمان انقلاب را، پایگاه امپریالیسم می خواندند و هم زمان در کنار سپاه عنکبوتی پاسداران و قیاده ی موقت برای “پاک سازی کردستان از عوامل ارتجاع و امپریالیسم” به خط می شدند. جنگ رژیم های ایران و عراق هم چنان قربانی می گرفت، سوداگران سودهای باد آورده و تجار “مؤمن به انقلاب” به گفته ی خمینی به “برکت جنگ” خانمان سوز، به انباشت انبوه سرمایه های خود مشغول بودند و سوسیال شوونیسم برای دفاع از “میهن” به کارگران، رهنمود “ایجاد اضافه تولید” داده بود.



گلزار خاوران

در خارج از مرزهای ایران اما، اوضاع توفیر داشت. حضور گزمه های سرکوب و عسس های گشت و مراقبت در سر هرکوی و برزن محسوس اگر چه نبود، اما لانه هایی به نام خانه ی فرهنگ در آن ها لاشخور هائی به هیئت سربازان گمنام امام زمان به عنوان دانشجو در جولان، برقرار بودند.

آنها وظیفه ی شرعی و سازمانی داشتند که به تجمع های دانشجویانی که در نفی شکنجه و اعدام و محکومیت اعدام های دسته جمعی نوجوانان و مادران سال خورده و زنان باردار صحبت می راندند، حمله برند. جنبش دانشجویی که از تجربیات گذشته آموخته بود که تا زمانی که شکنجه و اعدام جواب مخالفان و منتقدان به نظام است، آسایش معنی ندارد، پویا و در تکاپو چهره ی پلشت خمینی را بدتر از موسولینی و هیتلر در آینه های موازی همبستگی جهانی پژواک می دادند. در مقابل محل اجلاس سازمان ها و نهادهای مدافع حقوق بشر دست به تظاهرات می زدند. در چهار راه های پر حضور مردم، رای قاطع آنان را برای حمایت از زندانیان دربند ایران طلب می کردند و همه ی این تلاش ها را رژیم و حامیان ایدئولوژیک آن

تاب نمی آوردند، سربازان ولایت و امامت در فاصله ی کوتاهی، شهرام میثاقی در فیلیپین، شهرام میرانی و امیر راهدار در هند و اسفندیار رحیمی را در پاکستان ترور کردند. موج ترور و وحشت اینک در خارج از مرزهای ایران به راه افتاده بود. موجی که نه تنها در سراسر این دهه کشت و وحشت آفرید، بلکه در کشورهای مجاور ایران چون ترکیه و پاکستان خانه های تیمی درست کرد و در کنار خانه های به اصطلاح فرهنگ اش بساط ترور و گشت، و این چرخه ی خشونت را تا دادگاهی که به نام و نشان، سران این حکومت را محکوم کرد و حکم دستگیری بین المللی آنان را صادر کرد، ادامه دادند.

باری سخن از دهه ی خونبار شصت بود. در تمام این دهه، هر آینه که هیمالیای کشتار و ترور زندانیان سیاسی، سرکوب و تضییع حقوق زن و نابرابری آنان در مجامع بین المللی طرح می شد، نه تنها دوستاقبانات مال و زراندوزی خم به ابرو نمی آوردند بل کشورهای برادر و دوست و احزاب "بهبینه" شان نیز ابتدا پند و اندرزمان می دادند که جوانی نکرده و بر چهره ی این آبائی دروغین تیغ نکشیم و چون ابرام و اصرار ما را بر روی این موضع که در مصافحه ی گری خوانی عوام فریبانه ی سرو شاخ های متعین رژیم آزادی ستان با سردمدارن آمریکا و دفاع از حقوق انسان و آزادی، ما حقوق از دست رفته ی مردم مان بر ایمان در اولویت دارد، ما را مشاطه گر امپریالیسم می خواندند و از این که ما رژیم جمهوری اسلامی را برای نقض آزادی های اجتماعی، سرکوب کارگران و زحمتکشان، سرکوب بی محابای اقلیت های ملی و مذهبی رسوای خاص و عام می کردیم و آن را زن ستیز می خواندیم، ما را بازی خورده ی امپریالیست ها می نامیدند.

و بعد فاجعه قتل عام زندانیان ۶۷ فرارسید، پچ پچه های مضطرب خانواده ها در مورد سرنوشت عزیزان شان به کابوسی وحشتناک بدل شد که تا مدت ها در رواق صحن ایران پشت انسان هائی که برای حرمت انسان ارزش قائل می شوند، از یادآوری آن روزهای سیاه می لرزد. عکسی در خروجی بعضی خبرگزاری ها ظاهر شد که برای همیشه بر وجدان بشریت حک شد، هم چون عکس دخترک لخت و پتی. ویتنامی کز ترس اصابت بمب جنگنده های آمریکائی وحشت زده می گریخت. اما این یکی عکسی بود که مادری با دستان خود خاک های روی گوری کم دامنه را می کاوید و انگشتان دستی کزخاکی بیرون افتاده، و مادر گریان دستان آشنا می جست. ده ها هزار نفر در کم تر از ۳۰ روز به کام مرگ فرستاده شده بودند.

۲۴ سال از آن روزهای سیاه و تلخ گزنده سپری شده است، اما هنوز خانواده های قربانیان دنبال گورهای بی نام و نشان می گردند، در هیچ محکمه ای کسی جواب گوی مادری که بیش از یک جگرگوشه اش طعمه ی این هیولا شده است را نداده است. بچه هایی که در زندان همراه مادر هایشان بوده اند، هنوز در بهت و شوک کودکی از دست دادن مادرشان به دنیا می نگرند.

رژیمان در تلاش تا یکی از مظاهر این درنده خویی که همان خاوران باشد را نیز از بین ببرند. بعد از ۲۴ سال اما به همت همین خانواده ها دادگاهی برای دادخواهی قربانیان دهه ی ۶۰ و به نام ایران تریبونال برگزار می شود، که در آن می شود از غم و اندوه از دست دادن مادر و بی مهر پدیری سخن گفت و با پرسش، قدرت خودکامه را به چالش کشید و دادخواهی کرد و بر زبان راند شرحه شرحه دردهای جانسوز را، از آن مرداد و شهریور لعنتی، از آن هیئت مرگ و از محاکمه های چند دقیقه ای و اعدام و بی خبری از عزیزانشان بگویند. از اعدام های سال ۶۰ و از پول گلوله برای تحویل جنازه ی جگرگوشه شان و از تحویل ساک لباس ها و وسایل شخصی زندانیان و از تعهد نگرفتن مراسم برای آنها، دختری که مادرش را هرگز ندید و مادر بزرگش که داغ ۷ نفر را با خود به دهه ی ۹۰ آورده است.

اما مگر می توان انتظار داشت که این رژیم ساکت بنشیند. وزارت اطلاعات دست به کار می شود و با تیغ های آهیخته به دادگاه دادخواهی جان بدربرده گان و خانواده ی قربانیان بورش می برد. نکته های آموزنده ی چندی اما رخ می نماید. یکی آن که بعد از ۲۴ سال سکوت توسط تمامی جناح های رژیم، این سکوت شکسته می شود و برای اولین بار ضمن مرتبط کردن این دادگاه به "استکبار جهانی"، اما مجبور به اعتراف می گردد که بنا به حکم و فتوای شخص خمینی این جنایت علیه بشریت را مرتکب شده اند و برای حفظ نظام آن را واجب دانستند.

نکته ی دوم این همانی لحن دفاع از خود و اتهام پراکنی توأمان به قربانیان و از جان بدربرده گان با ادبیات مدافعان ایدئولوژیک رژیم در مقیاس جهانی بود. شماره های ۹۱۸ و ۹۲۱ ارگان حزب کمونیست بریتانیا، مقالاتی به چاپ رسانده است به قلم شخصی به نام خانم یاسمن میظر. ایشان بدون بروبرگرد این دادگاه را ملعبه ی دست جهان خواران می شمارد و

ادعا می کند که سازمان سیا هزینه ی این دادگاه را تأمین کرده و هدف دستاویزی برای حمله به ایران است. ارائه ی سند و فاکت هم به سیاق بازجویان بی دادگاه های دهه ی ۶۰ لازم نبوده است.

همین احزاب در دفاع از به اصطلاح حاکمیت ضد امپریالیسم (بخوان امریکا)، به تمام کسانی که علیه شکنجه و اعدام در دهه اول حاکمیت جمهوری اسلامی انتقاد می کردند، چنین برخوردی می کردند. وزارت اطلاعات “جیزه” نویسی بعضی از فعالان حقوق زندانی سیاسی و جریان های چپی علیه دادگاه مردمی ایران تریبونال را مستمسک قرار داده است و از اختلافات می گوید.

عده ای با طرح سناریویی که در ادامه ی مناقشه ی اتمی ایران با کشورهای غربی (امپریالیستی)، و احتمال حمله به ایران و یا تأسیسات اتمی ایران هست، هر فعالیتی علیه نظام جمهوری اسلامی را به چالش می کشند. وزارت اطلاعات به نقل از آنها به فعالان تریبونال می تازد. به آنهایی که چندین سال است در کنار هواداران رنگارنگ رژیم ایران، به اصطلاح در کمیته های ضد جنگ رژه می روند و با مسئولان و برنامه گزاران تلویزیون پرس تی وی هم قدم و هم راه هستند، امید به بازگشتی نیست. بگذار ارگان حزب به اصطلاح کمونیست بریتانیا به آن ها درجه بدهد. هلا فرهیختگی!!

ظاهراً بعد از انتشار اسناد مالی کارزار ایران تریبونال با لیست تمام کمال کمک های دریافتی و با فید نام خانواده ها و جان بدر برده گان و کدهای بانکی وجوه دریافتی، خود را ركب خورده یافتند، این اتهام را قلم گرفتند. آنها تحلیل کرده بودند که وابستگی مالی و وابستگی سیاسی می آورد، و نه بر عکس، لذا بایستی نوک مگسک سلاح های جانکاه خود علیه دادگاه مردمی ایران تریبونال را متوجه هدف دیگری می کردند و همین کار را هم کردند. این بار هدف، دادستان مرحله ی دوم دادگاه ایران تریبونال انتخاب شده است. برای آن ها که برای رسیدن به هدف ناکام گذاشتن اقدام دسته جمعی خانواده های قربانیان کشتارها و قتل عام های دهه ی ۶۰ برای دادخواهی هر وسیله ای موجه است. حملات بدون سند و مدرک علیه شخص پیام اخوان توجیه شده است. می گویند کسی که ریگی در کفش ندارد، حقیقت را مثله نمی کند. در بین حقوق دانان فعال در دادگاه مردمی ایران - تریبونال حقوق دان برجسته ی افریقای جنوبی پروفیسور کادر اسمال، یار دیرین نلسون ماندلا نیز بود، و حالا دکتر ریچارد فاک، حقوقدان برجسته ی چپ گرای امریکائی و مدافع خستگی ناپذیر حقوق فلسطینیان نیز عضو کمیته ی راهبردی حقوقی ایران تریبونال است، اما کمپین هجمه به ایران تریبونال از آنان نامی نمی برد. به دلایلی که بر ما نیز مکتوم است، حملات خود را به نام پیام اخوان معطوف کردند. در این میان برای ما که شاهد و ناظر بر فعالیت های اجتماعی و حقوقی پیام اخوان بوده ایم، و فعالیت های ایشان را رصد می کرده ایم، این شائبه ها اگر صرفاً از جانب قاضی القضاة رژیم ده ها هزار اعدام و شکنجه و سنگسار طرح می شدند، قابل فهم بود. اما هر آن گاه این اتهامات توسط کسانی مطرح می شود که خود زخم خورده ی این جنایات هستند و زمانی نیز پیگیر مشفق این دادخواهی ها بوده اند، نمی توانیم سکوت کنیم. هر چند اتهام بدون سند زدن همه جا نکوهیده و می تواند مصداق بزه کاری باشد. دنباله روی از جریان هایی که شوربختانه در بساط گسترده ی رژیم و هواداران ایدئولوژیک آن نقش می پذیرند، زیننده ی یک زندانی سابق و فعال اجتماعی حقوق زندانیان نیست. می توان فرض کرد که اختلافات سیاسی و سلیقه ای به نوبه ی خود می توانند موجه باشند، اما راه ترفیع این اختلافات از مجاری غیر اصولی اگر بگذرد، دودش به چشم جنبش اجتماعی می رود و در این رابطه به تلاش خستگی ناپذیر خانواده های جان باختگان و جان بدر برده گان صدمه می زند.

هرکس و یا نحله ی فکری - اجتماعی می تواند ضمن حفظ اصولی دیدگاه های خود با بعضی و یا حتی تمام دست اندرکاران ایران تریبونال و یا حتی شیوه های دادخواهی مخالف باشد و آن را به نقد بکشد، اما با طرح تهمت و افترا و بدون سند دیگران را محکوم کردن و آید آید آید راه انداختن، و حقایق را لاپوشانی کردن عرض خود بردن است و بس!

به گفته ی نیما، حقیقت هر چند دست و پا ندارد، اما در درازنای زمان به اثبات خویش می نشیند. زمانه ی شانناژ و تهمت و افترا به سر آمده است. انسان امروزی با یک جستار کوچک در اینترنت به کذب ادعاهای بی مقدار پی می برد. کسانی که چون سائلان سمج در کوچه های باور مردم پرسه می زنند، عرض خود می برند، و آنانی که سعی در نابیناسازی سیاسی دیگران دارند و به چشمان مردم خاک می پاشند، با این سرعت حادث در چرخه ی اطلاعات در دنیای امروز بدانند که دیگر پاشنه ی درگاه های اعتماد مردم به هرزخیز عبث نمی گردد.

حقوق بشر و دمکراسی برای ایران